



فارابی و ابن سینا با ارسطو تفاوت‌های آشکاری دارند/ درنگی در مفهوم فلسفه

برای فیلسوفان مسلمان آنچه فلسفه یا حکمت نامیده می‌شود نه تنها مشتمل بر باورهای بنیادی دین، بلکه چه بسا نکته‌های عرفانی را نیز دربر می‌گیرد. با آنکه فیلسوفانی چون فارابی و بوعلی سینا را از دیرباز فیلسوفان مشائی یعنی ارسطویی شمرده‌اند اما چون نیک بنگریم این فیلسوفان با ارسطو تفاوت‌های آشکاری دارند.

خبرگزاری مهر - برای فیلسوفان مسلمان آنچه فلسفه یا حکمت نامیده می‌شود نه تنها مشتمل بر باورهای بنیادی دین، بلکه چه بسا نکته‌های عرفانی را نیز دربر می‌گیرد. با آنکه فیلسوفانی چون فارابی و بوعلی سینا را از دیرباز فیلسوفان مشائی یعنی ارسطویی شمرده‌اند اما چون نیک بنگریم این فیلسوفان با ارسطو تفاوت‌های آشکاری دارند.

چندی پیش، دکتر منوچهر صانعی دره بیدی، استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه شهید بهشتی در گفتگو با خبرنگار مهر با بیان اینکه فلسفه در ممالک غربی یک معنا و در کشور ما یک معنای دیگری دارد، گفت: در کشور ما واژه فلسفه را به مجموعه معارف بشری اطلاق می‌کنند که حجم کلان آنها مباحث اسطوره‌ای، اعتقادی، دینی، صوفیانه، عرفانی و ... است. فلسفه در ممالک غربی یک معنا و در کشور ما یک معنای دیگری دارد.

دکتر پریش کوششی، دکترای فلسفه و استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، محقق و مترجم آثار دینی و فلسفی با ارسال مقاله‌ای در مورد معنای فلسفه بحث کرده است که اکنون از نظر شما می‌گذرد.

عموم مورخین، پیدایش اندیشه‌ها و تفکرات فلسفی را به یونان باستان نسبت می‌دهند، زیرا لفظ فلسفه (philosophy) اساساً یک لفظ یونانی است که مشتق از دو کلمه فیلو (philo) به معنای دوستداری و سوفیا (Sophia) به معنای دانایی است و کلمه مرکب فلسفه یا فیلسوفیا (philosophia) به معنای «دوستداری دانایی» است. واژه فیلسوف (philosopher) نیز ریشه یونانی دارد که معادل واژه «فیلسوفوس» به معنی «دوستدار دانایی» است. این واژه یونانی، خود مرکب از دو جزء است: یکی فیلوس (philos) به معنی دوستدار و دومی سوفوس (sophos) به معنی دانایی و حکمت.

در اینکه نخستین بار لفظ فلسفه را چه کسی بکار برده است اختلاف نظر وجود دارد: قول مشهور آن است که واژه «فیلسوف» را نخستین بار فیثاغورس - فیلسوف و ریاضیدان سده ششم پیش از میلاد - به کار برده است و واژه «فیلسوف» را در مورد دانشمندانی که هم خود را صرف بررسی اشیا می‌کردند - و در راه شناخت حقیقت اشیا می‌کوشیدند - به کار برد، اما به نظر برخی از محققان، واژه «فیلسوف» را نخستین بار «هروت» مورخ بزرگ یونانی سده پنجم پیش از میلاد به کار برده است. نظریه دیگر حاکی است که سقراط-حکیم بزرگ یونان در سده پنجم پیش از میلاد-نخستین بار، واژه فیلسوف را به کار برده است. نوشته‌اند که سقراط هم به سبب فروتنی علمی، و هم بدان سبب که در زمره - سوفیستها به شمار نیاید، خود را «فیلسوفوس» (فیلسوف: دوستدار دانایی) خوانده است.

سه محور اصلی فلسفه عبارتند از: الف- خداوند و ب - جهان و ج - انسان

این سه محور اصلی فلسفه یعنی خداوند، جهان و انسان در یونان باستان با یکدیگر هم پوشانی دارند، این گونه که نه فقط خدایان بلکه انسان را نیز جزئی از جهان یا طبیعت محسوب می‌کردند. هرچند این تلقی در ادوار سپس و شش سده پس از میلاد دگرگون شد. بدین نحو که در دوره قرون وسطی (the middle ages) محور اصلی خداوند و در دوره مدرن (modern) انسان دائر مدار همه چیز تلقی می‌شد.

فلسفه از دید حکمای مسلمان

برای فیلسوفان مسلمان آنچه فلسفه یا حکمت نامیده می‌شود نه تنها مشتمل بر باورهای بنیادی دین، بلکه چه بسا نکته‌های عرفانی را نیز دربر می‌گیرد. از این روست که این فیلسوفان، فلسفه و تفلسف را چون راهی به سوی شناخت هستی و تکامل معنوی می‌نگرند و به همان سخن می‌گویند. بنابراین با آنکه فیلسوفانی چون فارابی و بوعلی سینا را فیلسوفان مسلمان نیز از «تشیبه به خدا» سخن می‌گویند.

از دیرباز فیلسوفان مشائی یعنی ارسطویی شمرده shy& اند اما چون نیک بنگریم این فیلسوفان با ارسطو تفاوت shy& های آشکاری دارند. بنیاد این چگونگی، گذشته از علت shy& های تاریخی (یعنی این که اینان ارسطو را چه بسا از دیدگاه نوافلاطونیان دیده و کتابی به نام shy& 171#&؛ اثولوجیا» را که برگرفته از بخش shy& هایی از کتاب shy& 171#&؛ انثاد» افلوپین است اثر ارسطو می shy&؛ پنداشته shy&؛ اند) این است که طبع این فیلسوفان با آن چگونگی shy&؛ های عرفانی و شرقی که از سرچشمه shy&؛ های کار افلوپین است، از بنیاد، خویشاوندی دارد و این نکته shy&؛ ای است که در حکمت اشراق آشکارتر است؛ حکمتی که به گفته سهروردی، نتیجه فیض خداوندی - فیض روح shy&؛ القدوس- است؛ فیضی که نخست اندیشه بینایانی از شرق- چون زرتشت - را روشن کرد. اما با آنکه بنیاد اندیشه سهروردی بر دریافت ذوقی و بینش معنوی است، صورت بیان کتاب اصلی او shy&؛ 171#&؛ حکمة الاشراق» همان روال منطقی و ارسطویی است.

معنای اصطلاحی فلسفه

کلمه فلسفه یک کلمه اصطلاحی است که در هر دورانی و در میان فرهنگهای مختلف، تعبیرات گوناگونی از آن به عمل آمده است. فلسفه هر دورانی کوششی بوده است برای طرح پرسشهایی در برابر جهان بیرونی و درونی و یافتن پاسخهایی برای آنها. تاریخ فلسفه از طالس گرفته تا امروز نشان داده است که فیلسوف همواره کوشیده است که واقعیت را از راه فهمیدن توجیه کند و از آن یک تعبیر عقلانی به دست دهد.

هر فیلسوفی همواره فلسفه خود را براساس نحوه تفکر و تلقی خاص خود از عالم هستی تعریف کرده و بر آن است که فلسفه shy&؛ اش بیانگر گوهر موثق فلسفه راستین است، درحالی که این همه پاسخهای گوناگون نه می shy&؛ توانند یکسره درست تلقی شوند و نه نادرست. مثلاً تعریف ارسطو از فلسفه اساساً تعریف خود فلسفه ارسطو است. اما این که فلسفه ارسطو یا هر فلسفه دیگری تا چه حد بیانگر تعریف دقیق فلسفه است دقیقاً تابع یک سلسله متغیرات تاریخی است.

تقریباً تمامی فیلسوفان معتقد بوده shy&؛ اند که آیین آنها بیان حقیقی گوهر فلسفه است؛ درحالی که می shy&؛ بینیم تمامی مکاتب برجسته فلسفی یکدیگر را نفی می shy&؛ کنند، که البته این خود خصلت اساسی فلسفه است، زیرا همواره پیچیده shy&؛ ترین مسائل مربوط به هستی shy&؛ 171#&؛ جهان و انسان و خدا» که سه ضلع بنیادین مثلث هستی را تشکیل می shy&؛ دهد از راه علم قابل بررسی نیست و فقط باید در فلسفه مطرح شود که البته برای هر یک از آنها پاسخی هم داده می shy&؛ شود. اما نباید انتظار داشته باشیم که به قطعی shy&؛ ترین و نهایی shy&؛ ترین و درست shy&؛ ترین پاسخوا دست می shy&؛ یابیم، زیرا حقیقت تاکنون هرگز بی shy&؛ پرده جلوه نکرده است و اگر واقعاً چنین بود دیگر فلسفه تمام شده بود و این همه فلسفه های مختلف وجود نمی shy&؛ داشت.

در حالی که درست برعکس، هرروز برای انسانها، یک سلسله مسائل پیچیده فلسفی مطرح می shy&؛ شود که علوم در پاسخ قطعی به آن عاجزند، البته همگی قبلاً به این گونه مسائل پاسخهای قطعی و روشن داده shy&؛ اند اما باید بپذیریم که این گونه پاسخها اگر چه از حیث اعتقادی یقین shy&؛ آور است اما آن را دیگر نمی shy&؛ توان فلسفه گفت بلکه یا دین است که مبتنی بروحی است- که یقین دینی سوای اطمینان فلسفی است- و یا علم کلام مبتنی بر استدلالهایی است که در چارچوبه دین مطرح می shy&؛ شود و شخص همواره ملتزم است که پاسخهای آن با مبانی و اصول اعتقادی پذیرفته شده ناسازگاری نداشته باشد. حال اگر کسی بخواهد برای این shy&؛ گونه مسائل فقط از راه عقل پاسخی قطعی پیدا کند باید بپذیرد که با توانایی محدود فکری بشر از هرگونه پاسخ قطعی و نهایی به این shy&؛ گونه مسائل عاجز و ناتوان است.

فلسفه در اصطلاح مسلمین

فلسفه اسلامی در واقع همان فلسفه ارسطویی است که فیلسوفان مسلمان از طریق ترجمه shy&؛ ها به آن دست shy&؛ یافتند و چون تحت تأثیر اعتقادات دینی خود آن را مطرح کردند گاهی برخی از مسائل آن را متناسب با عقاید دینی خود تغییر دادند و گاه حتی به صورت ضرورت اجتناب shy&؛ ناپذیر مسائل تازه shy&؛ ای را در آن مطرح کردند. اما درعین shy&؛ حال بافت shy&؛ کلی آن همان تفکر ارسطویی است که بیشتر تحت shy&؛ تأثیر اندیشه shy&؛ های افلوپین به دست مسلمین رسیده است.

فلاسفه اسلامی واژه فلسفه را از shy&؛ 171#&؛؛ فیلسوفیا» ی یونانی گرفتند و آن را مرادف حکمت قرار دادند و بر کلیه علوم عقلی اطلاق کردند. آنان تمام دانش shy&؛ های عقلی را در مقابل دانش shy&؛ های نقلی تحت عنوان کلی فلسفه یا حکمت نام بردند و در تعریف آن گفتند: shy&؛ 171#&؛؛ الحکمة هی العلم بأحوال أعیان الموجودات علی ما هی علیہ بقدر الطاقة البشریة» یعنی حکمت همانا علم به احوال موجودات است به اندازه طاقت بشر.

تقسیمات فلسفه

فیلسوفان مسلمان به تبعیت از ارسطو، فلسفه را به دو معنا به shy&کار بردند: نظری و عملی. فلسفه نظری آن است که درباره اشیا آن shy&چنان که هستند بحث می shy&کند. فلسفه عملی آن است که درباره افعال انسان آن shy&چنان که باید و شایسته است که باشد بحث می shy&کند.

فلسفه نظری بر سه قسم است: الهیات، طبیعیات و ریاضیات.

الهیات یا فلسفه اولی که درباره shy&171# موجود بماهوموجود « بحث می shy&کند خود شامل سه مبحث است:

الف- امور عامه که عبارت است از عام shy&ترین اوصاف و احکام و عوارض shy&171# موجود بماهو موجود»

ب- بحث از ذوات اشیا یا بحث از جواهر و اعراض که همان مقولات ارسطویی است.

این دو مورد را مجموعاً shy&171# الهیات به معنای اعم» گویند .

ج- بحث درمورد علل نخستین و تبیین نهایی امور

این مورد را که درباره خداوند و صفات و افعال و آثار اوست shy&171# الهیات به معنی اخص» گویند.

طبیعیات هشت بخش دارد:

1- احکام کلی اجسام (سماع shy&طبیعی یا سماع shy&الکیان)

کیهان shy&شناسی که عبارت است از :

2- شناخت افلاک.

3- کاینات جوئی.

4- عناصر اربعه

و مرکبات عالم عنصری که عبارت است از :

5- معدن شناسی.

6- گیاه shy&شناسی.

7- حیوان shy&شناسی

8- علم shy&النفس

ریاضیات چهار بخش دارد :

1- حساب

2- هندسه

3- هیئت

4- موسیقی

فلسفه عملی نیز بر سه قسم است :

1- علم اخلاق

2- علم shy&تدبیرمنزل

3- علم سیاست مُدُن

موضوع فلسفه

موضوع هر علم، چیزی است که در آن از احکام و ویژگی‌های ذاتی آن چیز بحث می‌شود و مسائل علم عبارت است از قضایایی که موضوعات آنها تحت عنوان موضوع علم قرار می‌گیرند. موضوع فلسفه چیست؟ آیا shy&171#خدا» موضوع فلسفه است؟ آیا shy&171#اسباب قصوی و علل اولیه وجود» موضوع فلسفه است؟ آیا shy&171#موجود بماهو موجود» موضوع فلسفه است؟

از دیدگاه فلاسفه اسلامی مایه تمایز علوم و وحدت shy&بخش مسائل آن shy&171#موضوع» است. براین اساس تعیین موضوع واحد برای هر علم به shy&ویژه فلسفه ضروری است. فلاسفه مسلمان در تعیین موضوع فلسفه از ارسطو تأثیر پذیرفته shy&اند.

ارسطو در مابعدالطبیعه از سه موضوع سخن گفته shy&است که عبارتند از:

1- موجود بما هو موجود

2- مبادی و علل مطلق

3- جواهر مفارق و نامتحرک

اما می‌شود shy&دانیم که هر علمی هر علمی فقط یک موضوع دارد. پس یکی از دو تفسیر زیر درست است :

اول- این سه موضوع در واقع یک موضوع shy&اند به اعتبارات مختلف ؛ یعنی موضوع واحدی است که سه نام گرفته است.

دوم- فقط یکی از آنها موضوع حقیقی است و آن دوتای دیگر موضوع حقیقی نیستند .

شارحان اولیه ارسطو و بسیاری از شارحان جدید او، تفسیر اول را پذیرفتند .

فیلسوفان اسلامی مانند فارابی و ابن shy&سینا تفسیر دوم را پذیرفتند. مطابق تفسیر ابن سینا و فارابی موضوع حقیقی فلسفه اولی shy&171#موجود بما هو موجود» است، اما چرا؟، زیرا موضوع هیچ علمی در آن علم اثبات نمی‌شود؛ درحالیکه shy&171#خدا» و shy&171#علیت» از مسائل فلسفه‌اولی می‌باشند و برای اثبات آنها براهینی اقامه شده است. مفاهیمی که در موضوعات و محمولات مسائل فلسفی بکار می‌روند و به امور shy&171#عامه» یا shy&171#معقولات ثانیه فلسفی « و یا shy&171#احوال کلیه» مشهورند از قبیل : وجود، وحدت، کثرت فعلیت، قوه امکان، ضرورت، امتناع، خارجیت، ذهنیت، علیت معلولیت، جوهر، عرض، ماهیت، استقلال، نیاز، ربط و مانند اینها، و نیز مشتقات آنها همه و همه بی shy&نیاز از تعریف هستند و اگر گهگاه تعریفی از آنها دیده می‌شود تنها در حد شرح اسم است نه تعریف حقیقی . چرا که تعریف حقیقی مبتنی بر جنس و فصل است. (مثل تعریف انسان به shy&171#حیوان ناطق» که shy&171#حیوان» جنس قریب انسان و shy&171#ناطق» فصل قریب آن است) و این مفاهیم جنس و فصل ندارند. پس shy&171#وجود» که موضوع فلسفه می‌باشد تعریف shy&ناپذیر است .

روش تحقیق در فلسفه

موضوع فلسفه shy&171#موجود» است، فلسفه درباره حیثیت موجودیت اشیاء بحث می‌شود shy&کند و موجودیت شی امری محسوس و یا در قلمرو تجربه نیست بلکه در قلمرو عقل است و تنها راه دستیابی به آن برهان و استدلال عقلی است. پس تحقیق در فلسفه صرفاً روش برهانی است، علاوه بر اینکه در فلسفه به دنبال یقین دائم و مطلق هستیم و یقین دائم و مطلق تنها از راه برهان کسب

می‌شود و هیچ ابزار دیگری ندارد. پس مسائل فلسفه را باید با روش تعقلی، مورد بررسی قرار داد و روش تجربی در این زمینه، کارایی ندارد. توضیح آنکه تلاش برای کشف مجهولات با استفاده از معلومات به سه صورت انجام می‌شود؛ گیرد:

1- تمثیل: سیر از جزئی به جزئی. یعنی دو موضوعی که مشابه یکدیگرند و حکم یکی از آنها معلوم است به استناد شباهتی که میان دو موضوع، وجود دارد همان حکم را برای دیگری اثبات کنیم.

2- استقراء: سیر از جزئی به کلی. یعنی با بررسی افراد یک ماهیت و یافتن خاصیت مشترک بین آنها حکم کنیم که خاصیت مزبور برای آن ماهیت، ثابت و در همه افراد آن تحقق دارد.

اقسام استقراء:

الف- استقراء تام: درجایی که همه افراد موضوع، بررسی و خاصیت مشترک در همه آنها دیده شده باشد.

نقد استقراء تام: روشن است که چنین کاری عملاً میسر نیست زیرا اگر همه افراد یک ماهیت یکجا هم قابل بررسی باشند هیچگاه نمی‌توان افراد گذشته و آینده آن را مورد تحقیق قرار داد و دست‌کم چنین احتمالی باقی خواهد ماند که در گذشته یا آینده نیز افرادی برای این ماهیت بوجود آمده باشد یا به وجود بیاید.

ب- استقراء ناقص: این است که افراد بسیاری از یک ماهیت، مورد مشاهده قرار گیرد و خاصیت مشترک بین آنها به همه افراد ماهیت نسبت داده شود.

نقد استقراء ناقص: ولی چنین سیر فکری، موجب یقین نخواهد شد؛ زیرا همواره چنین احتمالی (هرقدر هم ضعیف باشد) وجود دارد که بعضی از افرادی که مورد بررسی قرار نگرفته‌اند دارای این خاصیت نباشند.

بنابراین از استقراء هم نمی‌شود عملاً نتیجه یقینی و غیرقابل تردید گرفت.

3- قیاس: سیر از کلی به جزئی. یعنی نخست، محمولی برای موضوعی کلی، ثابت شود و براساس آن، حکم جزئیات موضوع، معلوم گردد. مفید یقین بودن چنین سیری شرایطی دارد؛ یعنی در صورتی که مقدمات آن یقینی باشد و قیاس هم به شکل صحیحی تنظیم شده باشد.

اشکال معروف درباره قیاس: اگر حکم به می‌شود؛ طور کلی معلوم باشد ثبوت آن برای همه افراد هم معلوم خواهد بود و دیگر نیازی به تشکیل قیاس نیست.

پاسخ منطقیین به اشکال: حکم در کبری به می‌شود؛ طور اجمال، معلوم است و در «؛نتیجه» به طور تفصیل، معلوم می‌شود.

اهمیت قیاس: با تأمل در مسائل ریاضی و راه می‌شود؛ حل می‌شود؛ های آنها نشان می‌دهد که قیاس تا چه اندازه کارایی دارد زیرا روش ریاضیات، روش قیاسی است و اگر این روش، کارایی نداشت هیچ مسئله ریاضی براساس قواعد ریاضی قابل حل نبود.

تفاوت فلسفه و علوم تجربی در روش

منطقیین، بدیهیات را به دو دسته تقسیم می‌کنند: اولیه و ثانویه. اولیات، یا ضروریات یا بدیهیات اولیه قضایایی می‌شود؛ اند که بالذات مورد تصدیق و یقین عقل قرار می‌شود؛ گیرد یعنی چیزی که موجب یقین بدانها می‌شود؛ اند ذات آنها است نه امر دیگر، مثل این قضیه که «؛هرکلی از جزء خود اعظم است» اما بدیهیات ثانویه با آنکه یقینی می‌شود؛ اند؛ بالذات مورد تصدیق عقل قرار نمی‌گیرند مانند محسوسات: «؛برف سفید است» و مجربات: «؛آهن هادی حر است»

پس یکی از اقسام بدیهیات ثانویه «؛مجربات» است؛ یعنی قضایایی که از راه تجربه به دست می‌آید. طبق نظر منطقیین تجربه، روشی در مقابل روش قیاسی نیست و علاوه بر اینکه خودش مشتمل بر قیاسی است که می‌تواند یکی از مقدمات قیاس دیگر را تشکیل دهد. بنابر این نه مرادف قرار دادن استقراء و تجربه صحیح است و نه مقابل قرار دادن تجربه با قیاس.

مقابل قرار دادن روش تجربی با روش تعقلی، مبنی بر این است که روش تعقلی را مخصوص قیاسی بدانیم که از مقدمات عقلی محض، تشکیل می‌یابد؛ مقدماتی که یا از بدیهیات اولیه است یا منتهی به آنها می‌شود (نه به تجربیات) مانند همه

قیاس‌های برهانی که در فلسفهٔ اولی و ریاضیات و بسیاری از مسائل علوم فلسفی بکار گرفته می‌شود؛ و فرق آن با روش تجربی به این نیست که در یکی از قیاس استفاده می‌شود و در دیگری از استقراء، بلکه فرق آنها به این است که تکیه می‌شود بر روش عقلی فقط بدیهیات اولیه است، ولی تکیه می‌شود بر روش تجربی، مقدمات تجربی است که از بدیهیات ثانویه شمرده می‌شود.

تفاوت قوانین فلسفی و علمی

اول- هیچ قانون فلسفی، کمی نیست در حالیکه اغلب قانون‌های علمی کمی‌اند.

دوم- هیچ قانون فلسفی را نمی‌توان از راه تجربه ابطال کرد. اما قوانین علمی، از راه تجربی قابل ابطال هستند، یعنی فرض ابطال آنها به طریق تجربی، معقول است.

سوم- قوانین علمی گزینشی می‌باشند، یعنی به چهره‌های از حوادث و موجودات نظر دارند نه به کل آنها و به طبیعت آنها. در حالیکه قوانین فلسفی ناظر به کل پدیده‌ها و به طبیعت یک موجودند.

چهارم- با قوانین علمی می‌توان حادثه‌ای خاص را پیش‌بینی کرد اما با قوانین متافیزیکی پیش‌بینی عملی میسر نیست.

پنجم- نمی‌توان از راه برهان خلف، بر مبنای مقدمات بدیهی و نشان دادن تناقض در جایی، یک قانون علمی را به ثبوت رسانید. اما قانون فلسفی را می‌توان. یعنی انکار یک قانون متافیزیکی می‌تواند به یک محال عقلی منتهی شود، اما انکار یک قانون علمی نه.

ششم- یک نظریه علمی حتی اگر ابطال شود، می‌توان به طور ناقص و جزئی صحیح باشد، اما ابطال یک قانون فلسفی به منزلهٔ ریشه‌کن کردن آن است و تماماً محو و زدوده می‌شود. یعنی فی‌المثل اگر کلیت قانون تساوی زوایای تابش و بازتاب باطل شود، باز هم محال نیست که در مواردی این دو زاویهٔ مساوی باشند. اما اگر قانون اتکاء معلول به علت ابطال گردد، دیگر محال است که حتی یک معلول هم متکی به علت باشد. (یعنی در علم، نقص و نقض یکی نمی‌شوند اما در فلسفه بلی).

هفتم- راه نقد قوانین فلسفی، تعقل و برهان است، در حالیکه راه نقد قوانین علمی، تجربی هم هست.

هشتم- قوانین فلسفی از آن هستی‌عریان و بی‌شعورند در حالیکه قوانین علمی از آن هستی‌های هستند که جامعهٔ مادیت برتن دارند.

نهم- قوانین فلسفی برپایهٔ کلی‌ترین تقسیم‌ها بنا می‌شوند اما تقسیم‌های علمی که پایهٔ قوانین علمی‌اند خود در دل تقسیمات فلسفی می‌گنجند.

دهم- هیچ سخن علمی، پاسخ هیچ پرسش فلسفی نیست و هیچ سخن فلسفی هم پاسخ هیچ پرسش علمی نیست.

یازدهم- نه علم و تجربه، مستقیماً و مستقلاً فلسفه می‌آفریند و نه تعقل و کاوش منطقی محض، علم می‌آفریند. به عبارت دیگر، از برهم نهادن مقدمات علمی محض نمی‌توان قضیه‌ای فلسفی را نتیجه گرفت و نیز از برهم نهادن مقدمات فلسفی صرف، نمی‌توان به نتیجه‌ای علمی دست یافت.

دوازدهم- علم از فلسفه چارچوب فکری و جهان‌بینی می‌آموزد و برای انسان مسأله می‌آفریند.

هدف و غایت فلسفه

صدرالمتألهین شیرازی معتقد است که: فایده فلسفه استکمال نفس، معرفت حقایق موجودات، اثبات برهانی موجود بودن آنها و تشبیه به خداوند است. فایده نظری فلسفه 171#&؛ ضرورت‌ها مشابهاً للعالم العینی لافی المادة بل فی صورته» مشابهت نفس آدمی با عالم عینی نه در ماده؛ بلکه در صورت آن است و فایده عملی فلسفه همانا عمل خیر و تهذیب ظاهر و باطن و رذایل و اتصاف به فضایل و تسلط نفس بر بدن است.

علامه طباطبائی می‌گوید: هدف و غایت فلسفه جداساختن موجودات حقیقی از غیر آن و شناخت علل نهایی وجود و خصوصاً

مبانی و اصولی که علوم مبتنی بر آنهاست را مبادی علوم نامند. مبادی بر دو قسم است :

اول مبادی تصویری:

اولاً برای اینکه انسان اذعان و تصدیق به ثبوت محمول برای موضوع کند. باید ذهن تصور روشن و صحیحی از موضوع مسئله و نیز از محمول آن داشته باشد و چون تصور تصور هر مفهوم غیر بدیهی به وسیله تعریف انجام می‌شود؛ پذیرد باید ابتدا موضوع و محمول قضیه مورد نظر را در صورتی که بدیهی نباشد تعریف نمود. پس یقین به مسائل یک علم قبل از هرچیز متوقف است براین که کلیه محمولات و موضوعات بکار رفته در آن قبل از هرچیز متوقف است براین که کلیه محمولات و موضوعات به کار رفته در آن در صورت بدیهی نبودن تعریف شوند، این تعریفات را مبادی تصویری علم گویند.

دوم- مبادی تصدیقی:

ثانیاً یک نوع دلیل و حجتی در کار باشد که سند قضاوت ذهن واقع شود و ذهن را ملزم به تصدیق و اذعان نماید ؛ به عبارت دیگر قضیه یقینی دیگری وجود داشته باشد که ذهن با واسطه قرار دادن آن ناچار اذعان به ثبوت محمول برای موضوع نموده یقین حاصل کند . پس دلیل یا حجت عبارت از قضیه ای یقینی است که ذهن به اتکاء آن وبا واسطه قرار دادن آن یقین به قضیه دیگری حاصل می‌شود.

برهان، یگانه روش استدلال فلسفی:

برهان قیاسی است که مقدمات آن منحصرأ از قضایای یقینی یا یقینیات (محسوسات اولیات تجربیات متواترات قضایایی که حدوسط آنها با آنها است حدسیات) تألیف شده باشد و بنابراین قیاس برهانی شریفترین قیاس است. یعنی قیاسی است که هم صورت و هم ماده آن هردو در نهایت استواری است .

برهان بر دو قسم است :

اول- برهان لمّی : آن است که در آن از علت پی به وجود برده شود .

دوم- برهان اِتی : آن است که در آن از معلول پی به وجود علت برده شود .

حال در پاسخ به این سؤال که#171؛برهان مورد استفاده فلسفه چیست؟ باید گفت:

در فلسفه برهان لمّی نداریم، زیرا برهان لمّی پی‌شود؛ بردن از علت به معلول است و برای موضوع فلسفه علتی متصور نیست تا از طریق آن به معلولش که موجود مطلق است- پی ببریم ، چرا که علت غیر از معلول و خارج از وجود اوست و چیزی خارج از موضوع فلسفه که همان موجود مطلق است نیست. موجود مطلق همه اشیا عالم هستی را شامل می‌شود و خارج از آن جز عدم نیست ، پس نمی‌توان برای موجود مطلق علتی یافت و لهذا برهان لمّ در فلسفه راه ندارد . همه براهین فلسفه از نوع برهان اِتی مطلقند. توضیح آنکه برهان اِتی دو نوع است :

الف- برهان اِتی نوع اول، آن است که از معلول پی به علت می‌شود؛ بریم که به آن دلیل نیز گویند . این نوع برهان مفید یقین نیست ، از این رو در فلسفه که علمی است یقینی نیز کاربرد ندارد.

ب- برهان اِتی نوع دوم ، که از لازمی به لازم دیگر پی‌شود؛ می‌شود؛ بریم ، مفید یقین است و آن را اِتی مطلق گویند. این نوع برهان در فلسفه وجود دارد ، یعنی توسط یکی از لوازم عام موجود مطلق به لازم دیگر پی می‌شود؛ بریم .

مسائل فلسفه

مسائل فلسفه را گاه به شکل زیر بیان کردند:

اول- بحث از خود هستی؛ یعنی مشخص کردن اینکه چه چیز حقیقتاً موجود وجه جیزی معدوم است. از این shy&؛ رو بحث اصالت وجود و ماهیت مطرح می‌شود shy&؛ شود.

دوم تقسیمات اولیه هستی (تقسیمات که هستی از آن shy&؛ جهت که هستی است بر می‌شود shy&؛ گردد نه ویژگی خاص موجودات):

عینی و ذهنی، واجب و ممکن، حادث و قدیم، واحد و کثیر، قوه و فعل، جوهر عرض و...

مسائل فلسفه به مجموعه احکام و مباحثی گفته می‌شود shy&؛ شود که دربارهٔ موجود مطلق، مطرح می‌شود shy&؛ شود.

سوم قوانین حاکم بر کل shy&؛ هستی:

قانون علیت، قانون ضرورت حاکم بر نظام علت و معلول و قانون سنخیت بین علت و معلول.

چهارم- اثبات مراتب و عوالم هستی:

عالم طبیعت یا ناسوت؛ یعنی عالم ماده و حرکت و زمان و مکان و محسوسات.

-عالم مثال یا ملکوت؛ یعنی عالمی که برتر از طبیعت بوده و دارای صورتهای و ابعادی است؛ اما فاقد حرکت و زمان و تغییر است.

- عالم عقول؛ یعنی عالمی فراتر از عالم ملکوت که از تغییر و تطور عاری بوده و عقل در این عالم قرار دارند.

- عالم لاهوت؛ یعنی عالم الوهیت و احدیت که به ذات، اسماء و افعال الهی مربوط است.

وگاه به شکل زیر:

اول منشأ هستی (خداوند).

دوم- غایت هستی.

سوم- قلمروهای هستی (ماده- بیرون از ماده).

چهارم ریشه تحول shy&؛ پذیری (حرکت جوهری)

پنجم- ریشه تنوع (مراتب هستی، تشکیک در هستی، علیت، جوهر و عرض، وحدت و کثرت)

ششم علیت (علت و معلول، واجب و ممکن)

هفتم وجود (اصالت وجود، اصالت ماهیت، وهم shy&؛ انگاری، واقع shy&؛ انگاری)

هشتم- حقیقت (درست، نادرست، آگاهی، حقیقت ادراک، وجود ذهنی)

نهم- طبیعت، ماده و جسم (قوه، فعل، ماده shy&؛ المواد، مقدار)

دهم- ارتباط بخش shy&؛ های مختلف هستی (روح و جسم، خدا و جهان، قاعده shy&؛ امکان اشرف، وحی، الهام، اراده و فعل و...)

ملاصدرای شیرازی برای فلسفه سه مسأله طرح کرده است:

اول- اسباب و علل همهٔ موجودات معلول (مانند واجب الوجود).

دوم عوارض و احوال « موجود بماهوموجود .»

سوم- موضوعات سایر علوم که مانند عوارض ذاتی موجود مطلق هستند .

منابع:

•دروس فلسفه، علی شیروانی، مؤسسه انتشارات دارالعلم قم، 1374.

•درآمدی به فلسفه اسلامی، عبدالرسول عبودیت، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول 1380.

•بداية shy&الحکمه، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، ترجمه علی شیروانی، مؤسسه انتشارات دارالعلم قم، چاپ چهارم، 1377.

•اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، مقدمه و پاورقی از استاد مطهری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم .

•فلسفه و کلام مقدماتی، شورای نویسندگان، انتشارات دانشگاه امام صادق، 1380.